

بسم الله الرحمن الرحيم

دلالت اصلی و دلالت تابع

(ترجمه)

پرسش:

السلام عليكم ورحمت الله وبركاته!

در صفحه 307 جلد اول شخصیه آمده است: «دلالت‌ها به دلالت اصلی و دلالت تابع تقسیم می‌شود...» اما در صفحه 129 جلد سوم شخصیه ذکر شده که «دلالت‌ها به منطوق و مفهوم تقسیم شده و منطوق به دو قسم است: دلالت مطابقت و تضمن. بعداً در ادامه ذکر شده که دلالت مفهوم، یعنی دلالت التزام به چندین نوع تقسیم شده، که دلالت اشاره یکی از انواع دلالت مفهوم است.» هم‌چنان در قسمت تشریح دلالت اشاره همان مثال‌هایی ذکر گردیده که در شخصیه اول به عنوان دلالت تابع ذکر شده است و این مسأله اندکی در تقسیمات دلالت وارده در جلد اول و جلد سوم التباس ایجاد کرده است. لذا پرسش این است که آیا دلالت اصلی همان منطوق و دلالت تابع همان دلالت مفهوم است و یا این که برای هرکدام از تقسیمات دلالت جهت و اعتباری است که به آن استعمال می‌شود؟ آیا تقسیم این دلالت‌ها در یک زمان و حالت واحد است و یا در زمان‌ها و حالت‌های مختلف؟ جزاکم الله خیراً!

پاسخ:

وعليكم السلام ورحمت الله وبركاته!

1- موضوعی که شما در خصوص آن سوال کردید، در جزء اول کتاب شخصیه ذکر شده و معنی دلالت اصلی و دلالت تابع را به صورت کامل توضیح داده و این کتاب در صفحه 305 و 307 فایل ورد باب "نیاز امروزی امت به مفسرین" این مطلب را چنین ذکر نموده است:

«اگر واقعیت قرآن را از لحاظ کلمات و مفردات آن توجه کنیم، می‌بینیم که در قرآن کریم مفرداتی است که گاهی به معنی لغوی حقیقی و گاهی به معنی لغوی مجازی استعمال شده و گاهی هم بر این مفردات معنی لغوی و مجازی باهم مصداق و انطباق پیدا می‌کند؛ اما معنی که هدف است، در هر ترکیب به اساس قرینه موجوده شناخته می‌شود. گاهی در این مفردات معنی لغوی فراموش شده و معنی مجازی بر آن باقی می‌ماند و همین معنی مجازی هدف قرار داده شده، نه معنی لغوی. و گاهی می‌بینیم که در قرآن کریم مفرداتی است که تنها معنی لغوی بر آن منطبق شده و به معنی مجازی استعمال نمی‌شود؛ البته به دلیل عدم موجودیت قرینه‌ای که آن مفرد را از معنی لغوی‌اش بر معنی مجازی برگردان نماید. هم‌چنان در قرآن کریم مفرداتی است که معنی لغوی بر آن منطبق شده و گاهی هم معنی شرعی جدیدی غیر از معنی لغوی حقیقی و غیر از معنی لغوی مجازی بر آن منطبق می‌شود و این مفردات در معنی لغوی و معنی شرعی در آیات مختلفی استعمال شده و آنچه معنی، هدف و مقصود را در این آیات تعیین و

مشخص می‌کند، همانا ترکیب آیه مبارکه است. یا این که گاهی بر مفرد تنها معنی شرعی انطباق داشته و به معنی لغوی استعمال نمی‌شود که مثال معنی لغوی کلمه "قریه" است که در این دو آیه مبارکه تنها به معنی لغوی خود استعمال شده است:

﴿حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَمَ أَهْلُهَا﴾ [کهف: 77]

ترجمه: تا به اهل قریه‌ای رسیدند و از آن اهل قریه طعامی طلب کردند.

﴿أَخْرَجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ﴾ [نساء: 75]

ترجمه: ما را از این قریه بیرون گردان!

ولی کلمه "قریه" در این آیه مبارکه به معنی مجازی استعمال شده است: ﴿وَأَسْأَلُ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا﴾ [یوسف: 82] که در این آیه مبارکه اهل قریه که همانا معنی مجازی قریه است، مقصود می‌باشد. هم‌چنان الله سبحانه و تعالی فرموده است: ﴿وَكَايْنٍ مِّنْ قَرْيَةٍ عَتَتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا﴾ [طلاق: 8] و در این آیه مبارکه نیز اهل قریه منظور است. مثل این قول او تعالی: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ (9) عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ﴾ [علق: 9-10] زیرا هدف و مراد در این آیه مبارکه معنی شرعی "صلی" است و اما در این قول الله سبحانه و تعالی ﴿يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ [احزاب: 56] هدف از "صلاة" معنی لغوی یعنی دعاء است و در این قول الله سبحانه و تعالی: ﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ﴾ [جمعه: 10] ﴿يَا بَنِي أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾ [لقمان: 17] در تمام این آیات مبارکه‌ای که لفظ "صلاة" در آن ذکر شده به معنی شرعی آن استعمال گردیده است. این از لحاظ مفردات است.

اما از لحاظ ترکیب و جملات باید گفت که زبان عربی از جهت الفاظ خود دال بر معانی مختلفی بوده که هرگاه ما این الفاظ را در ترکیب‌ها و جملات جستجو کنیم، قطع نظر از این که این الفاظ به معنی مفردی خود در ترکیب به کار رفته و یا از لحاظ ترکیب و جمله به کار رفته، در می‌یابیم که این الفاظ از دو حالت خالی نیست: یک حالت این است که به این الفاظ از این لحاظ دیده می‌شود که این الفاظ، الفاظ و عبارات مطلق دال بر معانی مطلق است که همین نوع دلالت، دلالت اصلی است و حالت دوم این است که این الفاظ عبارت از الفاظ و عباراتی است که دال بر معانی تابعی است که این معانی تابع خادم الفاظ و عبارات مطلق است که این نوع دلالت، دلالت تابع است...

اما نسبت به نوع دوم که جملات و ترکیب‌ها الفاظ و عباراتی‌اند که دال بر معانی است که تابع الفاظ و عبارات مطلق است؛ چنانچه هر خبری که در یک جمله واقع می‌شود، تقاضا دارد واضح گردد که چرا این خبر در چنین جمله‌ای واقع شده است؟ پس آن جمله به شکلی وضع می‌شود که آن مقصد را از ناحیه مخبر، مخبر عنه و نفس اخبار اداء کند، که این بیان و وضاحت مقصد از حالت ظاهری جمله، سیاق جمله، نوعیت اسلوب جمله بر ایضاح، اخفاء، ایجاز و اطناب و غیره به دست می‌آید، مثلاً وقتی شما اراده کنید که خبر را متبازر سازید، نه مخبر عنه را، در این صورت در ابتداء اخبار می‌گوئید: "قام زید" و اگر هدف شما متبازر دادن مخبر عنه بود، می‌گوئید: "زید قام". به همین ترتیب، در جواب سوال و آنچه به منزله جواب سوال است، می‌گوئید: "ان زیدا قام" و در جواب منکر می‌گوئید: "والله ان زیدا قام" و در موقعیت اخبار برای کسی که قیام زید را توقع دارد می‌گوئید: "قد قام زید" و غیره اموری که لازم است در متون عربی در نظر بگیرید. قرآن کریم این هردو نوع و حالت را با خود دارد؛ مثلاً در قرآن کریم الفاظ و عبارات مطلق است که بر معانی مطلق دلالت دارد.

همچنان در قرآن کریم الفاظ و عبارات مقید وجود دارد که دال بر معانی است که در اشکال متعدد بلاغی تابع معانی مطلق است، مثلاً از جالب‌ترین نمونه‌های که معانی و دلالت تابع در آن وجود دارد، آیات و اجزای آیاتی است که در قرآن کریم و سوره‌های مختلف قرآن کریم تکراراً ذکر شده و همچنان قصه‌ها و جملاتی است که در قرآن کریم تکرار می‌باشد. همچنان در مثال‌های که محمول از موضوع مقدم می‌شود و یا این که به انواع مختلف و یا به یک نوع واحد حسب سیاق جمله تأکید می‌شود و یا به شکل استفهامات انکاری و غیره ذکر شده که انواع دلالت‌های تابع را در ضمن دارد. مثلاً شما می‌بینید که یک آیه و یا جزئی از یک آیه و یا یک جمله و یا یک قصه در یک سیاق در بعضی سوره‌ها و به یک اسلوب آمده ولی در سوره دیگر به اسلوب و شکل دیگری واقع شده باشد؛ اما در جای سومی بر شکل سومی ذکر شده و به همین ترتیب، سائر موارد، شما تعبیری را نمی‌بینید که از وضعیت و شکل اصلی خود بیرون شده باشد؛ مگر این که به هدف یک نکته بلاغی صورت گرفته که آن نکته بلاغی تابع معنی مطلق است که این معنی مطلق را الفاظ و عبارات در آن آیه در ضمن دارد، مثل تقدیم خبر بر مبتداء، تأکید خبر و اکتفاء نمودن بر ذکر بعض و ترک بعضی از آنچه ضرورت است، و سایر مثال‌ها. ختم.

2- چنانچه می‌بینید، دلالت اصلی همان دلالتی است که از جهت الفاظ و عباراتی مطلق دیده می‌شود که این الفاظ و عبارات دال بر معانی مطلق است و همین نوع دلالت، دلالت اصلی است؛ یعنی دلالت لفظ مطابق به اسالیب لغت از لحاظ تقدیم و تأخیر، اطناب و ایجاز و حقیقت و مجاز است. به عبارت دیگر، همین دلالت منطوق نص است؛ لذا طوری که در صفحه 180 شخصیه سوم آمده منطوق چنین توضیح داده شده است:

«اگر دلالت خطاب بر حکم از لحاظ لفظ باشد، پس این دلالت، منطوق لفظ و خطاب است و اگر این دلالت از معنی به دست آید که لفظ بر آن معنی دلالت دارد، پس این دلالت بیرون شده از معنی، دلالت مفهوم است. لذا منطوق همان معنی است که لفظ در محل نطق بر آن دلالت دارد؛ یعنی مستقیم از لفظ فهمیده شده بدون واسطه و احتمال، مانند وجوب روزه رمضان که از این قول الله سبحانه و تعالی فهمیده می‌شود: ﴿فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ﴾ و این چیزی است که لفظ توسط منطوق خود بر این معنی دلالت دارد و این دلالت لفظی نیز نامیده می‌شود؛ پس بر معنی که لفظ به صورت مطابقی و یا تضمینی دلالت دارد، او منطوق است نه آنچه‌ی که از سیاق کلام فهمیده می‌شود؛ زیرا لفظ تنها به اعتبار دلالت خود به سه قسم تقسیم می‌شود که این سه قسم عبارت است از: مطابقی، تضمینی و التزامی. مثلاً دلالت لفظ بر تمام معنی‌اش مطابقی است که همین معنی منطوق است و دلالت لفظ بر جزء مسمی یعنی جزء لفظ، دلالت تضمینی است و این معنی تضمینی نیز از منطوق است.

وقتی خطاب توسط منطوق‌اش بر حکم دلالت کرد، اول آن خطاب بر حقیقت شرعی حمل می‌شود، مانند این قول او صلی الله علیه وسلم:

«لَيْسَ مِنَ الْبِرِّ الصِّيَامُ فِي السَّفَرِ» (این حدیث را احمد روایت کرده است.)

ترجمه: روزه در سفر لازم نیست!

در این جا کلمه "صیام" بر معنی شرعی حمل می‌شود، نه بر معنی لغوی؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم به هدف مسائل شرعی فرستاده شده است؛ اما در صورتی که برای لفظ حقیقت شرعی نبود یا حقیقت شرعی داشت، ولی امکان حمل آن بر معنی شرعی

اش نبود، در این صورت این لفظ بر معنی حقیقی عرفی موجود در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم حمل می‌شود؛ زیرا حقیقت عرفی زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم بیش‌تر به ذهن می‌آید و به دلیل این که شرع در موارد زیادی عرف را در احکام شرعی اعتبار داده است، مانند ایمان؛ اما در صورتی که حمل لفظ بر حقیقت شرعی و حقیقت عرف موجود در زمان رسول الله صلی الله علیه و سلم متعذر شد، در این صورت لفظ بر حقیقت لغوی حمل می‌شود؛ پس نصوص شرعی الفاظ تشریحی است که برای بیان شریعت اسلامی آمده و اصل در دلالت نصوص شرعی در ابتداء معنی شرعی و در قدم دوم معنی عرفی و سپس در قدم سوم معنی لغوی است. این در صورتی است که استعمال نصوص شرعی و عرفی زیاد شود؛ طوری که یکی از این دو معنی مصداق پیدا کند؛ نه معنی لغوی. اگر چنین نبود، پس آن لفظ مشترک می‌باشد که باید توسط قرینه‌ای یکی از این دو معنی ترجیح داده شود؛ اگر حقیقت سه گانه شرعی، عرفی و لغوی در نصوص و الفاظ متعذر شد، در این صورت به خاطری جلوگیری و حفظ کلام از اهمال و بی‌مفهومی بر معنی مجازی حمل می‌شود...»

به این ترتیب، شما می‌بینید که دلالت اصلی همان دلالت منطوق است و هر دو نوع دلالت یعنی دلالت لفظ می‌باشد؛ پس دلالت خطاب بر حکم، اگر از ناحیه لفظ باشد، آن دلالت منطوق است. دلالت اصلی همان دلالتی است که از این جهت دیده می‌شود که الفاظ و عبارات مطلق دال بر معانی مطلق باشد و همین نوع دلالت، دلالت اصلی است. اما دلالت تابع آن دلالتی است که دلالت اصلی را با اسالیب بدیعی توضیح داده و زیبایی معنی و بنای لفظ را ظاهر می‌سازد، یعنی دلالت تابع خادم دلالت منطوق بوده و دلالت منطوق را از لحاظ حقیقت، مجاز، اطناب، ایجاز، تقدیم، تأخیر و غیره وضاحت می‌دهد؛ یعنی هر آن چیزی که مظهر بلاغت و ملاک اعجاز معنی را توضیح و متبازر سازد، دلالت تابع است. همین دلالت تابع در حقیقت توضیح منطوق لفظ بوده و حکم منطوق را تأکید نموده، نه حکم دیگری. پس دلالت تابع خادم دلالت اصلی یعنی دلالت منطوق و توضیح معنی منطوق است نه برای ایجاد حکم دیگری؛ یعنی دلالت تابع مفهوم لفظ و یا نوعی از انواع مفهوم لفظ نمی‌باشد. پس منطوق آن چیزی است که از دلالت لفظ فهمیده شده، اما مفهوم همان چیزی است که از مدلول لفظ یعنی از معنی لفظ فهمیده می‌شود، مانند این قول الله سبحانه و تعالی: ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾ [اسراء: 23] زیرا دلالت این لفظ این است که در برابر والدین "اف" نگوئید که این منطوق لفظ است؛ اما مدلول لفظ نهی از "تأفیف" می‌باشد و از این مدلول فهمیده می‌شود که والدین را نباید بزنیید؛ پس از مفهوم این قول سبحانه و تعالی: ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾ این معنی فهمیده می‌شود که والدین را نزنید؛ پس حرمت ضرب والدین مفهوم این قول الله سبحانه و تعالی است که از مدلول آیه مبارکه ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ﴾ فهمیده می‌شود...»

3- برای معلومات بیش‌تر باید گفت که در خصوص منطوق و مفهوم از جانب علماء اصول در قرون اولیه از عصر شافعی متوفی 204 هـ- تمرکز و توجه صورت گرفته است؛ چنانچه جوینی در "البرهان" و هم‌چنان در قرن پنجم هجری عصر شگوفائی مخصوصاً در نزد جوینی امام حریمین متوفی 478 هـ که در کتاب خود "البرهان فی اصول الفقه" و غزالی متوفی 505 هـ در کتاب خود "المستصفی" در این خصوص تمرکز کردند که ما بعضی از آنچه غزالی در "المستصفی" گفته در این جا ذکر می‌کنیم:

در صفحه 25 "فصل اول در مورد دلالت الفاظ بر معانی" گفته است: «فن اول در خصوص سوابق است که در این خصوص سه فصل بوده و فصل اول، در مورد دلالت الفاظ بر معانی است که این هدف ما به این تقسیمات واضح می‌شود:

تقسیم اول: دلالت لفظ بر معنی به سه وجه منحصر می‌شود که همانا معنی مطابقی، تضمینی و التزامی ... است.»

در صفحه 246 آمده است: «پنجم: مفهوم از فحوا فهمیده می‌شود، مانند تحریم ضرب والدین؛ چنانچه این مفهوم از نهی "تأفیف" فهمیده می‌شود؛ پس این حرمت قطعی است، مانند نص، اگرچه این معنی مستند بر لفظ نبوده و تنها عین لفظ منظور مان نیست؛ بلکه دلالت آن را هدف داریم؛ پس هر دلیل سمعی قاطع مانند نص است و در نزد کسانی که به این نظراند که مفهوم نیز مانند منطوق است تا جائی که این قاعده در وجوب زکات در گوسفندان نیز عمومیت پیدا کرده و شارع گفته است: «فِي سَائِمَةِ الْعَنَمِ زَكَاةٌ» که توسط مفهوم این قول شارع، گوسفند علف‌خوار؛ گوسفندی که از علف طبیعی و دشتی نمی‌خورد، بلکه برایش علف می‌دهند، نیز از عمومیت نام گوسفند و حیوانات بیرون شده است...»

سپس علماء اصول این موضوع را ادامه داده مثلاً در "المحصول فی اصول الفقه" نوشته ابن عربی متوفی 543 هـ و "المحصول" نوشته رازی متوفی 606 هـ و "روضه الناظر" نوشته ابن قدامه متوفی 620 هـ سپس "الاحکام فی اصول الاحکام" نوشته‌ای آمدی متوفی 631 هـ و سپس علماء اصول بعد از ایشان این مطلب را ادامه دادند.

4- تقسیمات دلالت به اصلی و تابع شده و بیش‌ترین کسی که به این مسأله تمرکز کرده و توضیح داده است، امام شاطبی متوفی 790 هـ در کتاب خود "الموافقات" جزء اول باب انواع معانی عربی و مراتب آن چاپ اول 1997/1470 م ص 51-52 چنین گفته است:

«3- انواع معانی عربی و مراتب آن... چنانچه شاطبی بیان می‌کند از عرف شناخته شده در خطاب این است که برای لغت عرب دو دلالت است: اول: از جهت این که این لغت الفاظ و عبارات مطلق است که دال بر معانی مطلق است که همین نوع دلالت، دلالت اصلی می‌باشد؛ البته در خصوص این مسأله تمام زبان‌ها اشتراک دارند و مقصد متکلمین توسط این دلالت‌ها به دست می‌آید. این مسأله به یک قوم اختصاص نداشته و همین دلالت و معنی است که می‌توانیم به زبان‌های دیگر ترجمه کنیم. از همین لحاظ و جهت تفسیر و بیان معنی قرآن برای عام مردم و برای کسانی که فهم قوی بر تحصیل معانی قرآن ندارد، حاصل می‌شود.

دوم: از جهت این که لغت عربی الفاظ و عبارات مقیدی است که دال بر معانی خادم است و این نوع دلالت، تابع دلالت اصلی بوده که این نوع دلالت تنها اختصاص به زبان عربی دارد. زیرا هر خبر از این ناحیه تقاضای اموری دارد که خادم آن خبر باشد؛ البته این امور از جهت مخبر، مخبرعنه، مخبربه و نفس اخبار در حال و سیاق جمله و نوعیت اسلوب جمله از ایضاح و اخفاء، ایجاز و اطناب و به حسب کنایه و تصریح و به حسب آنچه که در سیاق اخبار اراده می‌شود و آنچه از مقتضی حال به دست می‌آید و غیره حالات از این موارد از اموری که حصر آن ممکن نیست؛ پس مثل این تصرفات که معنی کلام را متفاوت می‌سازد، مقصود اصلی نبوده، ولی این تصرفات از جمله مکملات و متممات جمله بوده، اگر در آن منکری نباشد، مساق (خواندن و نوشتن) کلام را زیبا می‌سازد.»

او در خصوص دلالت دوم می‌افزاید: «و این چیزی است که در علم بلاغت از آن بحث شده و بلاغیون "مستتبعات تراکیب" نام می‌گذارند و این خواص نظمی است که شأن کلام توسط آن بالا می‌رود. وقتی قرآن کریم به اعتبار این که الفاظ لغوی است، دلالت اصلی و دلالت تابع دارد، "یعنی مظهر بلاغت و ملاک اعجاز" است؛ لذا ترجمه قرآن کریم از لحاظ معنی دومی میسر نیست.

زمخشری در "کشاف" گفته است: "از جمله زیبایی‌ها و باریکی‌های کلام عرب مخصوصاً قرآن کریم این است که هیچ زبانی به صورت مستقل نمی‌تواند معنی آنرا برساند." اما چیزی که انتقال آن به زبان دیگری ممکن است، معنی اصلی است که زبان‌های اجنبی نیز می‌تواند این معنی را اداء کند و این نظری است که "شاطبی" در مسأله ترجمه قرآن کریم بیان داشته است. ختم.

5- سزاوار است بگوئیم که این مسأله در بین علمای اصول اختلافی است. بعضی از علمای اصول با ما هم‌نظر بوده و می‌گویند که دلالت تابع حکم جدیدی را افاده نمی‌کند؛ بلکه این دلالت خادم توضیح دلالت اصلی است؛ اما بعضی دلالت تابع را از جمله مفهوم، مخصوصاً از جمله دلالت اشاره می‌دانند؛ مثل اقل مدت حمل... و ما دلالت اشاره را واضح ساختیم که دلالت اشاره از جمله انواع مفهوم بوده و در شخصیه سوم صفحه 186 چنین مورد بحث قرار گرفته است:

«دلالت اشاره: دلالت اشاره آن است که کلام برای بیان حکمی گفته شده و یا کلام بر حکمی دلالت می‌کند؛ ولی از این کلام، حکم دیگری غیر از این حکم مبین، فهمیده می‌شود با وصف این که حکم دومی مقصود کلام نمی‌باشد؛ مثلاً دلالت مفهوم این قول او تعالی است: ﴿وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [احقاف: 15] و این قول او تعالی: ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: 14]، زیرا اقل مدت حمل شش ماه است؛ اگرچه اقل مدت حمل در لفظ این دو آیه مبارکه ذکر نشده است. هم‌چنان مباشرت که در این قول الله سبحانه و تعالی: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ﴾ [بقره: 187] مباح دانسته شده، در این قول او تعالی: ﴿حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ [بقره: 187] بیان شده که تا طلوع آفتاب جازز است. اگرچه بیان این مسأله مقصود است؛ اما از این مسأله لازم می‌آید که هرکس در شب رمضان جماع کرد و جنب شد، روزه‌اش فاسد نمی‌شود؛ زیرا کسی که در آخر شب جماع کرد، ناچار غسل آن تا روز به تأخیر می‌افتد...»

شاطبی تأکید می‌کند که بعضی از علماء در خصوص دلالت اصلی و دلالت تابع می‌گویند: دلالت تابع همانا دلالت اشاره است و عین مثال‌های را که ما در مورد دلالت اشاره آوردیم، در کتاب "الموافقات" خود در جلد 2 صفحات 151 و 154 بیان می‌کند و اختلاف را در دلالت تابع بیان نموده و تحت این عنوان: "المسألة الخامسة" چنین می‌گوید:

«وقتی ثابت شد که برای کلام از ناحیه دلالت‌اش دو اعتبار است؛ از جهت دلالت‌اش بر معنی اصلی و از جهت دلالت‌اش بر معنی تبعی. معنی تبعی که خادم معنی اصلی می‌باشد، وقتی چنین مطلبی ثابت شد، لازم است که به جهت معنی دقت شود و فهمیده شود که آیا احکام تنها از همین جهت معنی اصلی دارد گرفته می‌شود و یا این که از هر دو جهت؟

بدون شک که در جهت معنی اصلی و اعتبار جهت معنی اصلی برای دلالت احکام به صورت مطلق اشکال و اختلاف وجود نداشته و جای اختلاف در این خصوص نمی‌باشد؛ اما در خصوص این که برای جهت معنی تبعی در دلالت احکام اعتباری هست و یا خیر؟ چون معنی دلالت تبعی معانی زائدی بر معانی اصلی دارد. این مورد محل اختلاف است که در این خصوص هر گروه دلیل و نظر خود را دارد. مثلاً مصحح استدلال به چندین وجه می‌کند...

دوم استدلال به شریعت بر احکام از جهت شریعت به لسان عرب است، نه از این جهت که کلام است و این اعتبار، معنی جهت اول یعنی دلالت اصلی و معنی جهت دوم یعنی دلالت تبعی را شامل می‌شود. پس تخصیص معنی دلالت اصلی بر دلالت احکام بدون

جهت معنی دوم یعنی دلالت تابع، تخصیص بدون مخصص و ترجیح بدون مرجح است که چنین عملی باطل می‌باشد؛ لذا سزاوار نیست که تنها به معنی اولی یعنی معنی اصلی اعتبار داده شود؛ بلکه برای هر دو معنی اعتبار است...

سوم این که علماء کلام را اعتبار داده و در موارد زیادی از این جهت استدلال بر احکام می‌نمایند:

استدلال کردند که مدت حیض پانزده روز است و استدلال به این قول او صلی الله علیه وسلم می‌نمایند: «تَمَكُّثُ إِحْدَاكُنَّ شَطْرَ دَهْرٍهَا لَا تُصَلِّيْ»؛ هرکدام از شما بخشی از عمر خود را نماز نمی‌خوانید» هدف اخبار به نقصان دین است؛ نه اخبار به حد آخرین مرحله مدت. اما مبالغه تقاضا می‌کند که چنین باشد. هم‌چنان مثل استدلال شان بر تقدیر اقل مدت حمل بر شش ماه که از این قول الله سبحانه و تعالی گرفته می‌شود: ﴿وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ [احقاف: 15] در کنار این قول او تعالی: ﴿وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ [لقمان: 14] پس مقصد در این آیه مبارکه اولی بیان مدت دو مسأله بدون ذکر جزئیات است. سپس در آیه مبارکه دوم مدت فصال قصداً ذکر شده و از بیان مدت حمل به صورت تنهائی سکوت نموده و برای آن مدت ذکر نشده است؛ لذا نتیجه آن چنین می‌شود که اقل مدت حمل شش ماه است.

در این قول الله سبحانه و تعالی: ﴿فَالآنَ بَاشِرُوهُنَّ﴾ [بقره: 187] تا این قول او سبحانه و تعالی: ﴿حَتَّى يَبَيِّنَ لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ﴾ [بقره: 187] این قول الله سبحانه و تعالی دلالت بر این دارد که برای شخص جائز است تا صبح جنوب باشد و روزه آن صحت دارد؛ زیرا اباحت مباشرت تا طلوع صبح تقاضای این مطلب را دارد؛ اگرچه مقصود لفظ این مسأله نمی‌باشد؛ زیرا این مطلب از خود مقصود یعنی از اباحت جماع کردن، خوردن و نوشیدن لازم می‌آید.

کسی که به این نظر است که تابع بر معنی مستقلى و بر احکام شرعی دلالت ندارد، استدلال به وجوهات ذیل می‌کند:

این جهت از دلالت به فرض این که خادم و تابع دلالت اولی یعنی دلالت اصلی است، پس این دلالت از این حیث است که تأکید کننده، تقویت کننده و واضح کننده معنی دلالت اولی یعنی دلالت اصلی است که قابلیت شنیدن را داشته و مورد قبول قرار گرفته و برای عقول موقعیت فهم را مهیا می‌کند؛ مثلاً وقتی می‌گوئیم: ﴿وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا﴾ [یوسف: 82] مقصود این است که از اهل قریه سوال کن؛ اما خود قریه از باب مبالغه جهت تکمیل شدن موضوع مورد سوال قرار گرفته است. مانند این مثال موارد دیگر نیز وجود دارد؛ اما از این که نسبت سوال به قریه داده شده کدام حکم برین مسأله بنا نمی‌شود.

سوم: وضع جهت دلالت تابع از دلالت اولی تقاضای این را دارد که معنی مفید از این جهت باید از همین جهت تابع باشد، اگر غیر از این جهت گرفته شود، در این صورت خروج از وضع دلالت تابع بوده و این غیر صحیح می‌باشد. دلالت تابع بر حکم زیادی بر دلالت اولی یعنی دلالت اصلی بوده و در حقیقت خروج از تابعیت بودن آن برای دلالت اولی یعنی اصلی است. لذا استفاده حکم از جهت دلالت تابع یعنی دلالت اصلی غیر فهم شده از عربی است که چنین چیزی درست نمی‌باشد.

اما ما به این باور نیستیم که حدیث دال بر مدت حیض است، بلکه در این خصوص اختلاف است. به همین دلیل احناف می‌گویند که اکثر مدت حیض ده روز است؛ اگر احناف تسلیم این مسأله باشد، این از جهت دلالت لفظ به وضع نیست و در این خصوص سخنی است و اقل مدت حمل مأخوذ از جهت اولی است؛ نه از جهت دوم. هم‌چنان مسأله صبح نمودن در حالت جنابت از جهت

دلالت لفظ بالوضع نیست؛ زیرا چنین چیزی ممکن نیست. به همین ترتیب سائر موارد دیگری که از همین قبیل است. پس حاصل سخن این که استدلال با جهت دوم، یعنی دلالت تابع بر احکام ثابت نمی‌شود؛ پس عمل کردن به این استدلال صحیح نمی‌شود. بناً صواب و حق این است که به صورت مطلق فیصله بر ممنوعیت اخذ احکام از جهت دوم یعنی دلالت تابع باشد. الله سبحانه و تعالی از همه عالم‌تر و با حکمت‌تر است.»

یعنی شاطبی موافق به نظر اول نبوده؛ بلکه موافق به نظر دوم است؛ اما شاطبی این مطلب را اضافه می‌کند:

«فصل: تعارض دلائل در این مسأله آشکار شده و در نتیجه واضح شد که قوی‌ترین دو جهت، جهت مانعین است؛ پس این حالت تقاضا دارد که جهت دوم که همانا جهت دال بر معنی تبعی است دلالت بر حکم شرعی زائد نمی‌باشد. اما نظر دیگری که در این خصوص باقی مانده و ابر خیالی می‌کند و به این نظر است که برای جهت دوم معانی زائدی بر معنی اصلی است که این آداب شرعی، تخلقات حسنه است که هر صاحب عقل سلیمی این مسأله را تأیید می‌نماید؛ پس برای این دلالت اعتبار شرعی می‌باشد؛ لذا جهت دوم به صورت کلی خالی از دلالت نیست...»

خلاصه این که:

الف) دلالت اصلی همان منطوق است و هردوی آن، دلالت لفظ گفته می‌شود. پس دلالت منطوق همان دلالت خطاب بر حکم است؛ اگر این دلالت از لفظ به صورت بالفعل و مستقیم در محل نطق باشد. دلالت اصلی از جهت الفاظ و عبارات است که این الفاظ و عبارات به صورت مطلق بر معانی مطلق دلالت دارد. پس منطوق و دلالت اصلی هردوی شان دلالت از لفظ می‌باشد.

ب) دلالت تابع خادم دلالت منطوق و یا دلالت اصلی است که آن را با روش‌های بدیعی توضیح داده و زیبایی معنی و مبنا را می‌دهد، یعنی دلالت تابع خادم دلالت منطوق بوده و دلالت منطوق را از حیث حقیقت، مجاز، اطناب، ایجاز، تقدیم، تأخیر و غیره واضح می‌سازد؛ یعنی به هر شکلی که معنی واضح و متبازر پیدا کند، آن را واضح می‌سازد. پس دلالت تابع، توضیحی برای منطوق بوده و تأکید کننده حکم منطوق است؛ نه بیان کننده حکم دیگری. پس دلالت تابع خادم دلالت اصلی یعنی منطوق بوده تا معنی دلالت اصلی را توضیح دهد؛ نه برای ایجاد حکم متفاوت از حکم دلالت اصلی. به عبارت دیگر، دلالت تابع نه مفهوم است و نه نوعی از انواع مفهوم و نه دلالت اشاره است و نه غیر از آن.

ج- برای معلومات بیش‌تر باید گفت که این مسأله بین علماء اصول اختلافی است. بعضی از این علماء مثل گفته ما را گفتند که دلالت تابع حکم جدیدی را افاده نمی‌کند؛ بلکه خادم و موضح دلالت اصلی است؛ اما بعضی دلالت تابع را از جمله مفهوم مخصوصاً دلالت اشاره قرار می‌دهند، مثل اکثر مدت حیض و اقل مدت حیض و صبح نمودن با حالت جنابت که روزه را فاسد نمی‌سازد... چنانچه در فوق ذکر نمودیم، اما نظر راجح همان نظری است که ما آن را قبلاً ذکر نمودیم.

برادر تان عطاء ابن خلیل ابوالرشته

6 شعبان 1444 هـ.ق.

26 فبروری 2023 م.

مترجم: مصطفی اسلام